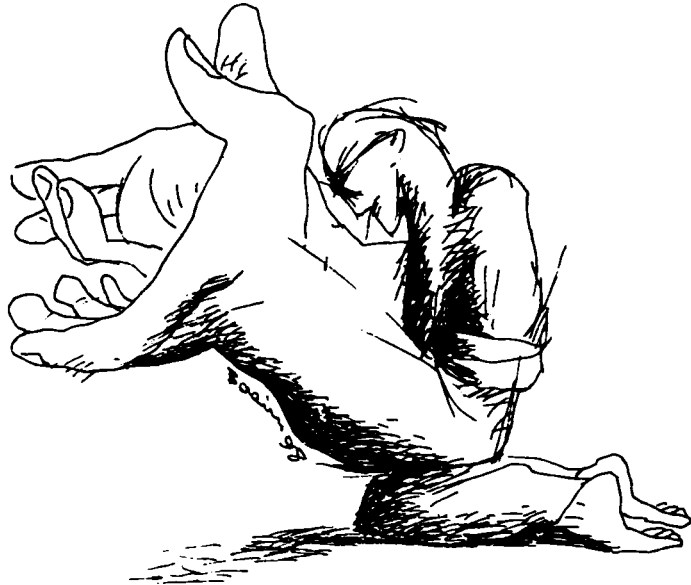


# چشم‌انداز آینده



اشاره

دلخواه را تقویت و جریانات نامطلوب را دفع نماید. فرهنگ و تمدن، جامع ابعاد زندگی انسان است، کاوش برای آگاهی از چگونگی آن در حال و آینده ابتدای همه آینده‌نگری‌هاست.

## ۲. نیازهای انسان، مفروض اساسی

همه موجودات، ماسوالله، نیازمند هستند؛ انسان نیز یکی از موجودات و مخلوقات است پس او نیز نیازمند است. نیازهای "من طبیعی" در بدو تولد، بالقوه، دو دسته است:

(۱) نیازهای مادی (کمی و جسمی)

(۲) نیازهای معنوی (کیفی و روحی)

تحقیقات و توصیه‌های گوناگون دانشمندان و مکاتب در باب موجودیت، نسبت و تقدم و تأخر این دو دسته‌بندی اساسی در دسته‌بندی مکاتب است.

در اینجا بحث با این فرض آغاز می‌شود که نیازهای مادی در فعلیت یافتن تقدم دارند، اما نیازهای دسته دوم در ارزش تقدم دارند.

## ۳. اهداف و کمالات انسان

اینک اهداف آدمی متبلور می‌شود، که همانا رفع نیازهاست. هر قدر که نیازهای حقیقی انسان برآورده شود او از نقص به کمال سیر می‌کند. پس کمال آدمی مساوی است با رفع نیازها. انسان در جریان رشد علاوه بر رفع نیازها، دارای خواسته‌هایی

ملخص این نوشتار آن است که انسان نیازهایی دارد که تاکنون پاسخهای متعددی برای رفع نیازهای او ابراز شده است ولی تمدن معاصر فریبی وجهه همت خود را مصروف برآوردن نیازهای مادی انسان کرده است و به همین علت به بحران‌های مختلفی دچار شده است و در آستانه چنین بحرانهایی تمدن اسلامی بار دیگر سربرافراشته تا با استفاده از عناصر مثبت تمدن غرب و عناصر الهی و تاریخی خود مسیر نوینی را برای نیل به کمال و سعادت در پیش روی جهانیان قرار دهد اما اینکه در انجام چنین خواسته‌ای تا چه حد توفیق می‌یابد موضوعی است که آینده و آیندگان درباره آن قضاوت خواهند کرد.

## ۱. اهمیت و ضرورت بحث

علم و معرفت مزایا و جاذبه‌هایی از این قبیل دارد:

(۱) پدیده‌ها و موجودات را قابل توضیح می‌کند

(۲) موجودات و پدیده‌ها را قابل پیش‌بینی می‌کند

(۳) پدیده‌ها و موجودات را قابل استفاده و کنترل می‌کند.

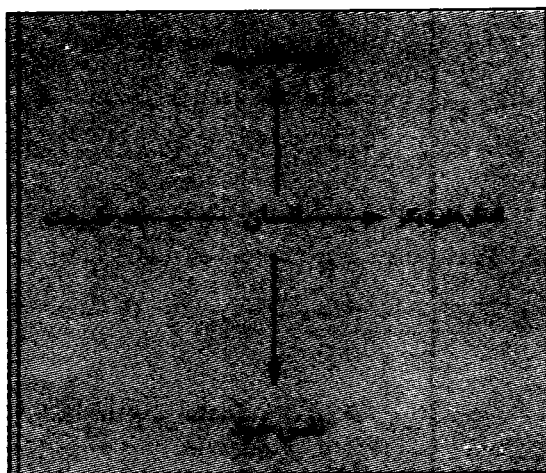
در جاذبه اول، علم همانند نور است که به هر چه بتابد آن را واضح و روشن می‌کند و در مزیت سوم علم همانند قدرت است. بیشترین جاذبه و کاربرد معرفت عمدتاً در شق دوم و سوم است؛ یعنی اشتیاق انسان برای وقوف و اطلاع بر آینده با شناخت حوادث آتی، که اینگونه آدمی می‌تواند جریان‌های



# فرهنگ و تمدن

دکتر محمدباقر حشمت‌زاده

فرض آن بود که آدمی موجودی است نیازمند، هنگامی که به مدد محرکاتی از درون یا بیرون، نیازها از قوه به فعل می‌آیند انسان برای رفع آنها دست به حرکت ذهنی و عملی می‌زند و با کل موجودات و هستی رابطه برقرار می‌کند؛ پس انسان موجودی است ارتباط برقرارکننده و چون نیازمندترین موجود و مخلوق است پس ارتباطی‌ترین موجودات نیز می‌باشد؛ از دید اثباتی و استقرایی انسان در مرکز یک چهارراه اصلی و کلی ارتباطی به شکل زیر قرار گرفته است:



چارچوبی ارتباطی، فرهنگ و تمدن انسان

انسان برای رفع نیازها و تحقق خواسته‌ها و حصول کمال خود باید با هر چهار عرصه رابطه لازم و کافی داشته باشد.

نیز می‌شود. اما اینکه من گرسنه هستم و گوشت می‌خواهم این بیان یک خواسته است. این تحول نشانه سیر از من طبیعی به من انسانی به من اجتماعی و فرهنگی است و اساس صعود و سقوط آدمی نیز در گرو نوع خواسته‌های اوست.

## ۴. قانون طبیعت و حقوق طبیعی و حکومت

نیازهای من طبیعی ناشی از قانون طبیعت است و بر همین اساس است که حقوق طبیعی انسان متجلی می‌شود. به حکم قانون طبیعت من گرسنه می‌شوم و دارای نیاز گرسنگی هستم پس به حکم حقوق طبیعی من حق دارم که سیر شوم. یکی از فلسفه‌های وجودی حکومت شناخت و اجرای همین حقوق طبیعی است، چرا که این امر لازمه بقا، دوام و کمال بشر است. از سوی دیگر، حکومت فلسفه وجودی دیگری نیز دارد که همانا کنترل و تعادل بخشیدن به خواسته‌های انسان‌هاست. اخلاق، دین و قانون، به تنهایی یا در یک مجموعه، همراه با حکومت و سیاست همین وظیفه و کارکرد را دارند و با هدایت و تعدیل و کنترل خواسته‌ها، ضمن فصل خصومت، با ایجاد ثبات و آرامش، می‌توانند نیازهای حقیقی و تحقق خواسته‌های مشروع همگان را برآورند و انسان را به سوی کمال راهبر شوند.

۵. نیازها عامل برقراری ارتباط انسان با کل هستی و عامل ایجاد فرهنگ و تمدن

فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری در واقع هر یک چارچوبه‌هایی نظری و عملی برای بقا و دوام و تنظیم این چهارراه هستند.

## ۶. قلمروهای چهارگانه و مقولات سه‌گانه فرهنگ و تمدن

انسان، در برقراری رابطه با چهار قلمرو فوق و بهره‌برداری از آنها برای رفع نیازهایش، ابتدا، باید از آنها علم و شناخت داشته باشد؛ سپس، با تبدیل این علم به فن، تکنیک، روش و ابزار از قلمروهای فوق به طور عملی برای رفع نیازها استفاده نماید؛ پس از این دو، شرط بقا و دوام رابطه انسان با عرصه‌های فوق وجود ضابطه و نظم است. پس لوازم سه‌گانه چارچوبه‌های تمدنی و فرهنگی به شرح زیر است:

(۱) علم و معرفت

(۲) فن و تکنیک

(۳) نظم و ضابطه

تطور، تحول و تکامل تمدن‌ها یعنی چگونگی تغییرات در سه مقوله فوق. راز پایداری و پویایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در آن است که مقولات سه‌گانه بتوانند به طور متعادل، ارتباطات انسان با چهار قلمرو مورد نیازش را برقرار نمایند. زوال و فروپاشی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها زمانی آغاز می‌شود که تعادل این چهار راه از بین بروند و مقولات سه‌گانه نتوانند کارکردهای خود را انجام دهند.

چه بسا فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با هم تعامل یا تقابل داشته باشند، هر تمدن می‌تواند در یکی از مقولات سه‌گانه و یا در ارتباط با یکی از قلمروهای چهارگانه سرآمد باشد. از این رو، تمدن‌ها برای تکامل خود می‌توانند با هم مبادله داشته یا، با اتکا به نقطه‌های قوت خود درصدد سلطه بر یکدیگر برآیند.

## ۷. تقابل یا تعامل فرهنگ و تمدن غربی و اسلامی

گروه‌هایی که مدعی و خواهان تمدن‌سازی هستند باید چارچوبه‌ی یاد شده را بناکنند. آنان از یکسو می‌بایست قلمروهای چهارگانه را تعریف و ترسیم نمایند و از سوی دیگر بایست در مقولات سه‌گانه دستاوردهایی ارائه نمایند.

اینک تمدن صنعتی و مصرفی غرب چارچوبه‌ای مسلط و

دایر است و اسلام و انقلاب اسلامی ایران مدعی و خواهان تمدن‌سازی است. پس وضعیت گذشته، حال و آینده این دو راه، به اجمال، مورد تحقیق و تطبیق قرار می‌دهیم.

## فصل یکم - گذشته، حال و آینده تمدن و فرهنگ غربی

### ۱. فرهنگ و تمدن قرون وسطا

چارچوبه تمدن کنونی غربی از درون تمدن و فرهنگ قرون وسطا سربرآورده است. در مدنیت قرون وسطایی و کلیسایی توجه اساسی به نیازهای معنوی و کیفی انسان معطوف بوده و نیازهای مادی، به ظاهر و در نظر، ارزش درجه دوم داشته است.

اساس تمدن قرون وسطا، با توجه به نیازهای مورد توجه آن دوره، متکی به محور عمودی بود؛ یعنی قلمروهای ماوراءالطبیعی و نفسانی مورد رجوع و رابطه قرار گرفته‌اند و محور افقی، یعنی طبیعت و انسان‌های دیگر مورد توجه و ارتباط کمتری قرار داشته‌اند. از این رو شهرهای چندانی ساخته شده بود و دسته‌های جمعیتی بسته و محدود شکل گرفته بودند. همچنین انسان شناخت و بهره بسیار اندکی از طبیعت داشته است. از میان آن مقولات سه‌گانه، "علم و معرفت" آن تمدن درباره ماوراءالطبیعه و نفس، آمیخته با توهم و تخیل بود و به شکل ایمان و عقیده ظاهر می‌شد.

### ۲. جنگ‌های صلیبی نخستین تقابل فرهنگ و تمدن غربی و اسلامی

در جریان جنگ‌های صلیبی، فرهنگ و تمدن کلیسایی غرب درصدد سلطه بر تمدن و فرهنگ اسلامی و اضمحلال آن برمی‌آید؛ در نتیجه آن تمدن، به دلیل عوامل و ضعف‌های درونی خود و همچنین عامل بیرونی، یعنی رویارویی با اسلام مقتدر، دچار تحول و زوال می‌شود. رنسانس و رفرم نقطه عزیمت است و تمدن جدیدی که در غرب از درون آن طلوع می‌نماید اساساً برخلاف تمدن و فرهنگ پیشین خود، متوجه محور افقی می‌شود.



از قاره اروپا، یعنی بهره‌کشی از انسان‌ها و سرزمین‌های دیگر. این امر نیز جنگ‌ها و هزینه‌های زیادی را در پی داشت؛ از یک سو بین استعمارکنندگان و استعمارشوندگان جنگ‌های فراوان درگرفت و از سوی دیگر بین خود استعمارگران بر سر مستعمرات جنگ‌ها و منازعات فراوانی روی داد، که بارزترین آن جنگ‌های جهانی اول و دوم است.

### ۵. خسارات و هزینه‌های تمدن جدید

این همه قتل و غارت بخشی از هزینه‌هایی است که تمدن غربی برای دست‌یابی به جامعه مصرفی و مرفه خود به کل بشریت تحمیل کرده است؛ اما این، همه هزینه‌ای نیست که فرهنگ و مدنیت جدید داشته است، بخشی دیگر از این هزینه آن است که بشر غربی مواهب طبیعت و زمین را بی‌رحمانه استخراج کرده و در این امر نظم و ضابطه معقول و مطلوب را رعایت نکرده است.

چاه‌های عمودی نفت و تونل‌های عمودی و افقی معادن میلیون‌ها میلیون تن مواد را از دل زمین بیرون کشیده‌اند و معلوم نیست بر سر تعادل و استحکام لایه‌های زمین چه آمده است؟ از سوی دیگر مواد مستخرجه که مورد فراورش قرار گرفته تا بازار بهشت روی زمین را رونق بخشد، آب و خاک و هوا را بشدت آلوده کرده است. درواقع تمدن و فرهنگ غربی پس از قریب چهارصدسال هزینه و منازعه، پس از جنگ جهانی دوم به آستانه بهشت موعود خود رسیده است. غربی‌ها دیگر در خاک خود جنگ و شورش و کودتا و فقر و بیماری ندارند و از ثبات و رفاه تقریباً زیادی برخوردارند، این گروه برخوردار حداکثر ۱۵٪ کل جمعیت روی زمین هستند (البته باید توجه داشت همه این گروه‌ها نیز به یکسان از مواهب این بهشت روی زمین برخوردار نیستند و تعدادی از آنها زیر خط فقر ناحیه قرار دارند)، در مقابل حداقل ۸۰٪ جمعیت جهان، هم‌اکنون، کم و بیش درگیر بی‌ثباتی، فقر و بی‌سوادی، جنگ و شورش و کودتا و بیماری و گرسنگی هستند. پرسش این است که بهشت روی زمین و این جامعه و فرهنگ مصرفی و رفاهی غرب، که حداکثر ۲۰٪ جمعیت جهان را فراگرفته است، به دلیل ضعف‌های بنیادی ذاتی و درون تمدنی و نیز به سبب

انسانشناسی جدید اهمیت و اولویت را به نیازهای کمی، مادی و جسمی می‌دهد و طبعاً برای رفع این نیازها بهترین قلمرو عبارت است از "طبیعت انسان‌های دیگر"؛ پس علم و فنی ارزش دارد که این دو قلمرو را بخوبی شناخته و مورد بهره‌برداری قرار دهد. لذا فیزیک، شیمی، اقتصاد، علم تاریخ، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و... اهمیت و ارزش می‌یابند و فلسفه و الهیات و علم‌النفس و اخلاق، که متعلق به دو قلمرو دیگر است، بی‌اهمیت می‌شوند.

### ۳. ایجاد بهشت روی زمین هدف نهایی فرهنگ و تمدن جدید غربی

تمدن قرون وسطا با خوار شمردن نیازهای مادی وعده بهشت آن جهانی می‌داد؛ اما بی‌اعتنایی به نیازهای مادی، که واقعیت دارند، و عدم توفیق در ارضای نیازهای مادی به سبب اتکای علم و تکنیک به امور خرافی و اشتباه، زمینه زوال آن تمدن فراهم آمد و این بار، فرهنگ و مدنیت جدید بزرگ‌ترین نیاز و هدف خود را ایجاد بهشت روی زمین قرارداد. از این رو قلمرو "انسان‌های دیگر و طبیعت" اولویت یافت و مقولات سه‌گانه در راستای این دو، تحول و رشد یافتند.

بهشت روی زمین همان جامعه مرفه و مصرفی است. انسان غربی برای حصول این بهشت به دو فن و اصل اساسی توسل جست:

(۱) استثمار (بهره‌کشی بی‌رحمانه انسان از انسان)

(۲) استخراج (بهره‌کشی بی‌رویه انسان از طبیعت)

### ۴. استثمار، استخراج و استعمار اصول اساسی تمدن و فرهنگ جدید غربی

این دو اصل از آغاز حیات بشر وجود داشتند، اما در تمدن جدید که خواهان تحقق بهشت روی زمین است، شدت، وسعت و سرعت بی‌سابقه‌ای یافته‌اند.

استخراج و استثمار در اروپا، که به سبب آن غربی‌ها با یکدیگر جنگ‌های بسیار کردند، به بن‌بست رسید؛ از این رو آن را به خارج از اروپا فرا افکندند و عصر استعمار پدید آمد. استعمار فی‌الواقع یعنی فراکنی استثمار و استخراج به خارج

محصور بودن در اقیانوسی از مشکلات بقیه جهان، تا چه وقت می‌تواند دوام داشته باشد؟

## ۶. چالش‌های اساسی فراوری فرهنگ و تمدن غربی

اینک می‌توان این فرضیه را پیش‌رو آورد که فرهنگ و تمدن غربی، که برای تحقق بهشت موعود خود چهارصدسال راه پرفراز و نشیب و پرهزینه را پشت‌سر گذاشته‌است و پس از جنگ جهانی دوم حدود ۵۰ سال است که در حاشیه بهشت مورد نظر خود سیر می‌کند، اینک در افق دید خود و در فاصله‌ای نزدیک، ناظر جهانی است؛ جهانی که ناشی از دو عدم تعادل است:

(۱) برهم‌خوردن تعادل زمین و اکوسیستم

(۲) برهم‌خوردن تعادل نظام اجتماعی

تعادل زمین و طبیعت را تمدن غربی بر هم زده است؛ هر سیستم، طبیعی یا مصنوعی، میل به تعادل دارد و در برابر عدم تعادل عکس‌العمل نشان می‌دهد؛ از این رو، اگر مدنیت و فرهنگ غربی نخواهد در استانداردهای استخراج و تولید و مصرف خود تجدیدنظر اساسی نماید قرن آتی می‌تواند آستان حوادث عظیم و بلایای طبیعی شگرف باشد. برآستی انبوه توده‌های غرب چقدر از وضعیت سلامت حال و آینده طبیعت مطلع هستند؟

گروه‌ها و طبقاتی که منافع و سودشان در ادامه وضع موجود است، چقدر اجازه تحقیق و تبلیغ مردمی و عمومی در این باب داده‌اند؟ تکنولوژی وسیع و شگرف تحقیقاتی و تبلیغاتی و ارتباطاتی اکنون در پی بیدارکردن اذهان مردم غرب هستند یا در صدد سرگرم‌کردن و اغفال بیشتر آنان؟

از سوی دیگر نظام جمعیتی و جهانی نیز تعادل ندارد و سیستم اجتماعی و سیاسی جهان مبدل به دو قطب غنی و فقیر شده‌است. ۱۵٪ جمعیت غربی قریب ۶۰٪ انرژی جهان را مصرف می‌کنند و سهم ۸۵٪ جمعیت جهان از انرژی در حدود ۴۰٪ می‌باشد، درحالی‌که متوسط تغذیه یک هندی ۴۰۰ کالری است یک فرد غربی قریب ۴۰۰۰ کالری در روز مصرف دارد.

این برتری غربی‌ها بر دو پایه استوار است:

(۱) بهره‌مندی بسیار از علم و تکنولوژی

(۲) استعمار حال و گذشته انسان و طبیعت جهان سوم

نگاهبانان تمدن غربی برای حفظ این سهم و دوام و بقای

بهشت روی زمین خود، با مدد ابزارها و تشکیلات سیاسی، نظامی، فرهنگی و تبلیغاتی، آشکار و پنهان، مستقیم و غیرمستقیم، در تکاپو هستند و تاکنون با لطایف‌الحیل عدم تعادل نظام جهانی و بین‌المللی را تقویت کرده‌اند. اما فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیرغربی نظام جهانی برای رسیدن به تعادل، عکس‌العمل نشان خواهند داد؛ پس قرن بیست و یکم و آغاز هزاره سوم میلادی می‌تواند، بالقوه، آستان خطرات و تهدیدات و جنگ‌های زیادی برای غربی‌ها باشد. پرسش این است که آیا فرهنگ‌سازان و محققان و مبلغان غربی این معنا را برای مردم خود توضیح و تشریح می‌نمایند؟ آیا بحق ریشه‌های این منازعات را روشن می‌کنند و قصور و تقصیر خود را در این امر می‌بینند و بازمی‌گویند؟

به نظر می‌رسد که نخبگان غربی بخواهند و بدانند و بتوانند در وسط بهشت رفاهی و مصرفی خود، این دو جهنم را که شعله‌هایش برای اهل معنا هویداست ترسیم و تبیین نمایند.

## ۷. ارزیابی علمی و عقلی هزینه‌ها و نتایج فرهنگ و تمدن غربی

در ارزیابی علمی و نظری دستاوردها و مزایای فرهنگ و تمدن غربی، که مبتنی بر بهشت روی زمین، جامعه مرفه مصرفی و مفهوم "توسعه" می‌باشد، خوب است صلحا و اندیشمندان به "هزینه‌ها" و "چشم‌اندازهای" آتی آن نیز نظر بیفکنند. برآستی این تمدن به چه بهایی به دست آمده؟ و اگر به همین متوال به مسیر خود ادامه دهد به چه نتایجی خواهد رسید؟ با توجه به این مطالب آیا باز هم، به طور مطلق، باید ستایشگر "توسعه" غربی‌ها بود؟ آیا در تمدن‌سازی نوین انقلابی و اسلامی باید، دانسته و ندانسته، مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، چارچوبه فرهنگ و مدنیت غربی را الگو قرار داد؟

## ۸. چالشگران فرهنگ و تمدن غربی

فرهنگ و مدنیت غربی، بعد از اینکه شایسته تقلید باشد یا

نه، خود از درون با چالش دو گروه روبروست:

(۱) جوانان با رفتارهایشان؛

(۲) عقلا با افکار و اندیشه‌هایشان

توجه به اعتراض و انتقاد این دو دسته، هم می‌تواند به اصلاح و بقا بیانجامد هم می‌تواند سبب زوال و فروپاشی گردد.

علت نقادی این دو گروه و منازعه آنان با تمدن غربی

چیست؟

مدنیت غربی برای اصالت دادن به نیازهای مادی و جسمی نیازهای معنوی و کیفی را، در نظر و در عمل، فرعی کرده است. طبعاً برای رفع نیازهای مادی، قلمرو طبیعت و جامعه تحلیل و شناسایی شده است و نفس و ماورالطبیعه در حاشیه و فرج قرار گرفته است. اما از آن رو که اینها نیازهای ذاتی و فطری هستند عدم پاسخگویی به آنها سبب سرخوردگی و ناکامی و سرکوبی در انسان و جامعه غربی می‌شود. کامروایی در نیازهای مادی و جسمی مدتی می‌تواند جایگزین ناکامی و فراموشی نیازهای معنوی شود، اما به هر حال ناکامی و سرخوردگی در اشیاع نیازهای روحی و معنوی به صورتهای مختلف بروز و ظهور می‌کند و بقا و تداوم مدنیت یاد شده را به مقابله می‌خوانند، و قسمتی از این در اعمال و رفتار جوانان معترض آنها ظاهر می‌شود.

هیپی‌گری، لختی‌گرایی، پانکیسم، روآوری به کلیسا و اقدام دستجمعی برای ایجاد رابطه مستقیم با خداوند در بیابان‌ها را عمده‌تأسی می‌توان نتیجه افراط در اشیاع نیازهای مادی و کم‌توجهی و بی‌اعتنایی به نیازهای اصیل و عمیق معنوی و فطری دانست.

۹. اطمینان و امنیت قلبی و درونی ملاک حقیقی

صحت و درستی فرهنگ و تمدن است

مفروضات علمی نشان می‌دهد که انسان برای رفع نیاز و دست‌یابی به هدف دست به کوشش و تکاپوی ذهنی و عملی می‌زند و دچار بیم و امید می‌شود: امید به سبب اطمینان از تحقق نیاز، و خوف و ترس برای عدم اطمینان از تحقق آن خواسته. زمانی که نیاز رفع شد و انسان به هدف و خواسته

خود رسید حالتی از آرامش و سکینه بر درون و برون انسان چیره می‌شود. این امر مهم‌ترین نشانی حصول هدف است و اساساً امری است فطری و چندان اکتسابی نیست. پرسش این است که تمدن غربی، از رنسانس به بعد، با هدف قراردادن ایجاد بهشت روی زمین آرامش و سکینه قلبی آورده است، یا به اضطراب بسیار، یأس، افسردگی و پوچ‌انگاری انجامیده است؟

## فصل دوم - گذشته، حال و آینده

### فرهنگ و تمدن اسلامی

اینک نگاهی اجمالی به سیر تکوین و تحول تمدن اسلامی بیندازیم. تمدن اسلامی انسان را چگونه می‌بیند؟ به کدام نیاز او اصالت و ارزش می‌دهد؟ قلمروهای چهارگانه و مقولات سه‌گانه را، در نظر و در عمل، چگونه مطرح می‌کند؟ و خلاصه، چارچوبه فرهنگی و تمدنی و ارتباطی اسلام در گذشته، حال و آینده چه بوده و چه خواهد شد؟

۱. بعثت نبی اکرم (ص) نقطه آغاز فرهنگ و تمدن اسلامی

نقطه ظهور و عزیمت این تمدن بعثت پیامبر (ص) است. نخستین چارچوبه فرهنگی و تمدنی اسلام، به صورت نظری، در غار حرا به وسیله جبرائیل از طرف خداوند به پیامبر الهام شده است:

«بنام خدای بخشنده و مهربان - قرآن را به نام پروردگارت که خدای آفریننده عالم است بر خلق بخوان - آن خدایی که آدمی را از خون بسته بیافرید - بخوان و بدان که پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است - آن خدایی که بشر را نوشتن با قلم آموخت - و به آدم آنچه را که نمی‌دانست با الهام خود تعلیم داد - باز چرا انسان از کفر و طغیان باز نمی‌ایستد و سرکش و مغرور می‌شود - آنگاه که به غنا و دارایی می‌رسد - بترسد که محققاً به سوی پروردگار بازخواهد گشت.

نخست آن که اولین کلمه قرآن امر است: امر به خواندن؛

یعنی خواندن و شناخت کتاب هستی، آن هم از بالا به پایین، یعنی از خالق به خلق.

پس هستی یک نظام است که در رأس آن خدا آمده است و کل مخلوقات، بخصوص انسان، امر بر. انسان از علقه است و برای زیستن و رشد یافتن باید با چیزهای بسیار علاقه و ارتباط داشته باشد. اما شاید بزرگ‌ترین نیاز او علم و معرفت باشد. زیرا این بزرگ‌ترین کرامت خالق بر مخلوق است. البته نقطه عزیمت و تمرکز این علم اصیل ابتدا خالق‌شناسی و سپس انسان‌شناسی و مخلوق‌شناسی است. این نظام، ضمن آنکه نظام امردهی و امربری است، نظام تعلیمی نیز هست. این دو نظام کاملاً به هم مربوطند؛ زیرا اولین امر خدا، امر به خواندن و علم و آموزش است و اولین و اصیل‌ترین معلم بشر خداوند است. این انسان، که رو به گمراهی دارد، نیازهای مادی و دنیایی را اصالت می‌دهد و هنگامی که با تقرب به ماده و طبیعت و انسان‌های دیگر خود را در رفع نیازهای مادی توانا می‌یابد احساس غنا و بی‌نیازی و استقلال و اطلاق می‌کند، از این رو سرکش شده و طغیان می‌کند.

## ۲. خدا و ماورالطبیعه محور اساسی فرهنگ و تمدن اسلامی

با این‌همه این انسان باید هشیار باشد زیرا عاقبت می‌میرد و به سوی خدا بازمی‌گردد. پس توجه به مرگ و ترس از آن، و توجه به معاد می‌تواند عاملی مهم برای ایجاد تعادل باشد و نیازهای روحی و معنوی آدمی را نیز وارد معادله کند.

بنابراین، اساس فرهنگ و مدنیت اسلامی نخست شناخت خدا و ماورالطبیعت (مبدأ و معاد)، و شناخت انسان و نیازهای جامع اوست؛ سپس، برای برقراری رابطه انسان با خالق و ماورالطبیعه و استفاده از آن در جهت رشد و کمال، فنون و تکنیک‌هایی، مانند نماز و روزه و عبادات و اعمال دیگر وضع شده است. یعنی این رابطه نظم و ضابطه خاصی دارد؛ مثلاً پنج نوبت نماز در اوقات معین و با ترتیب و آداب معین، یا روزه در یک ماه از سال، با آداب ویژه.

پس آیات مقدس کلام الهی، کتاب هستی را بر انسان می‌گشاید و معارف و علوم در: (۱) ماورالطبیعه، (۲) طبیعت، (۳) نفس فرد، (۴) و افراد (جامعه) ارائه می‌دهد و

نیز، بارها به انسان یادآور می‌شود که، علاوه بر این معلومات نقلی و تعبدی، دریاب قلمروهای چهارگانه فوق تعقل و تفکر نماید. سپس، به سوی فنون و تکنیک‌های استفاده از این عرصه‌ها ارشاد می‌نماید و سرانجام، برای تنظیم رابطه انسان با چهارقلمرو یاد شده ضوابط و نظم خاصی را توصیه می‌فرماید. آیات مکی و سیره پیامبر(ص) در مکه عمدتاً حول محور عمودی تمدن است؛ در حالی که آیات مدنی و سیره پیامبر(ص) در مدینه عمدتاً حول محور افقی است.

قرآن مجید، در واقع، چارچوب نظری فرهنگ و تمدن اسلامی است؛ در حالی که سیره و سنت نبی مکرم عمدتاً چارچوب عملی آن می‌باشد. پیامبر(ص) در اولین قدم، موفق شد فرهنگ و تمدنی تازه و متعادل ایجاد کند که به هر چهار قلمرو، به اندازه و کافی، پرداخته است؛ و نیز به تناسب آن، مقولات سه‌گانه را تدارک دید.

## ۳. سیر تحول فرهنگ و تمدن اسلامی پس از رحلت

پس از رحلت پیامبرگرامی و تبدیل امامت به خلافت و سلطنت، محورهای عمودی، در واقع متروک شد؛ هرچند به سبب بحث و مناظرات علمی در باب خداشناسی و علم‌النفس، مدار و حوزه‌ای از آن محور هنوز رونق داشت. در برابر، محور افقی مورد توجه بسیار بود، زیرا بخش وسیعی از نخبگان و افراد جامعه به نیازهای مادی اولویت می‌دادند.

با این‌همه، طبیعت‌شناسی و جامعه‌شناسی هم، چنان‌که باید و شاید، علمی و نظری پیش نرفت. به رغم ضعف‌هایی که عاملان تمدن اسلامی در محورهای افقی و عمودی ایجاد کردند این چارچوب، به سبب دستمایه و پیشرفت اولیه، هفت قرن دوام و توسعه یافت و در این مدت تقریباً فرهنگ و تمدن مرکزی و پیشرفته جهان بود. اما با ضعف‌های داخلی و عوامل بیرونی، بخصوص حمله مغول از شرق و حمله صلیبیون از غرب، این تمدن، پس از هفت قرن، مرکزیت و انسجام و ترقی خود را از دست داد.

## ۴. رستاخیز و بعثت دوم فرهنگ و تمدن اسلامی

پس از حدود دو قرن فترت، خیزش دوم اسلام، در سیمای

پیدایش سه دولت بزرگ، آغاز شد؛ اما پس از چند قرن، به سبب ضعف‌ها و منازعات داخلی و همچنین خیزش و تازش همه جانبه فرهنگ و تمدن غربی، افول دوم آغاز شد و دولت‌ها و تمدن‌های سه‌گانه اسلام، در قرن نوزدهم، ضربات سختی خوردند و تقریباً ساقط شدند. عثمانی‌ها در جبهه اروپا و در مصر شکست خوردند و ایرانیان از روس‌ها، و گورکانیان هند نیز مغلوب انگلیسی‌ها شدند.

## ۵. چالش‌های فراروی اسلام در قرن نوزدهم

رویاری با تمدن غرب و اضمحلال و ضعف دولت‌های اسلامی، پرسش‌های اساسی زیادی را مطرح می‌کند. چرا ملت‌هایی که پای‌بند به آخرین دین خداوند خالق و قادر هستند شکست می‌خورند؟ برای بقا و ادامه حیات چه باید کرد؟ مفهوم پیشرفت و عقب‌ماندگی و ضعف و قدرت اصولاً برای ملت مسلمان شرق پس از رویاری با غرب و فروافتادن در مقابل آن و مقایسه خود با آن، متجلی شد و این شبهه‌ها مطرح شد که:

(۱) آنها پیش‌رفته و ما عقب‌مانده هستیم

(۲) علت پیش‌رفت آنها تحول و ترقی در سیاست (قانون و نظم) و صنعت (و علم) است.

پس این پرسش‌ها، به طور جدی، مطرح شد:

(۱) علل عقب‌افتادگی، ضعف و زوال ما چیست؟

(۲) راه خروج از این عقب‌افتادگی چیست؟

برای پرسش اول دوگونه پاسخ ارائه شد:

(۱) عده‌ای عامل مهم را استبداد دولت می‌دانستند.

(۲) عده‌ای نیز عامل مهم را تحجر دینی قلمداد می‌کردند.

## ۶. راه‌حل‌های سه‌گانه برای مسلمانان در ابتدای قرن ۲۰

برای پرسش دوم نیز سه‌گونه پاسخ و راه‌حل مهم، از سوی نخبگان شرقی و اسلامی، ارائه شد:

(۱) نفی و دفع کامل تمدن غرب. (وهاپیون)

(۲) جذب کامل تمدن غرب و تسلیم و حل‌شدن در آن (روشنفکران و غرب‌زده‌گان)

۳- برقراری جاذبه و دافعه مناسب بین دو تمدن

(اصلاح‌طلبان، از جمله سید جمال)

از این سه، راه‌حل‌های اول و دوم، در عمل و در نظر، مردودند، و توصیه سوم معقول و عملی است؛ اما شرایط و اصطلاحات بسیار نیاز دارد. راه‌حل سیدجمال بر دو اصل و شعار اساسی مبتنی بود:

(۱) احیای اسلام (که در واقع، استبداد داخلی و سلاطین ناصالح را به منازعه می‌طلبید)

(۲) اتحاد اسلام (که، در واقع، استعمار خارجی و تمدن سلطه‌جوی غربی را چالش می‌کرد)

در حالیکه خیزش تمدن غربی، به طور عمده، با کنارگذشتن دین خرافی کلیسایی قرون وسطا همراه شد. اصلاح‌طلبان اسلامی انحطاط تمدن اسلامی را ناشی از مسخ دین و کنارگذشتن اسلام حقیقی می‌دانند و از این رو، برآنند که زدودن بدعت‌ها و پیرایه‌ها و احیای اسلام ناب عامل احیای فرهنگ و تمدن و قدرت مسلمانان است.

۷. راه‌حل سوم یعنی جاذبه و دافعه صحیح در برابر

غرب، اساس انقلاب اسلامی

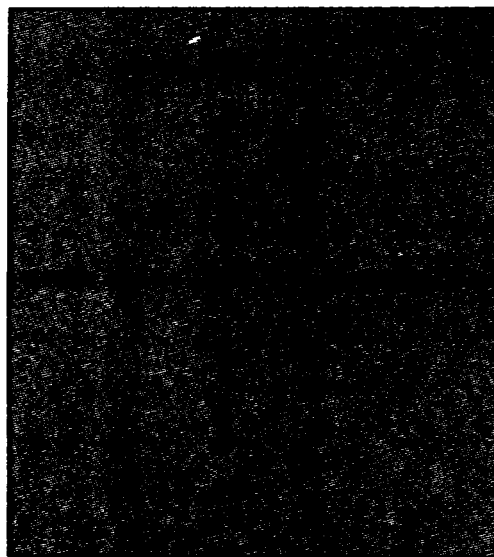
انقلاب اسلامی، که در اواخر قرن بیستم میلادی - اواخر قرن چهاردهم هجری شمسی - اوایل قرن پانزدهم هجری قمری، براساس راه‌حل سوم وقوع یافته، به طور محسوس، در همه شاخه‌های تمدن اسلامی و در همه بلاد مسلمان‌نشین، جنبش و تحرکی را برانگیخته و همگان را متوجه عملی و سودمند بودن آن کرده‌است؛ و تا حدودی غربی‌ها را مرعوب ساخته و توجه و احترام آنان را نیز نسبت به خود برانگیخته است. اینک این فرضیه مطرح است که انقلاب اسلامی سرآغازی بر بعثت و خیزش سوم فرهنگ و تمدن اسلامی است و پیام اساسی آن ارائه چارچوبه‌ای متعادل برای فرهنگ و مدنیت بشری است تا به نیازهای مادی و معنوی انسان، به طور متعادل و متناسب، توجه کند و بدین ترتیب، با هر چهار قلمرو انسانی، رابطه مناسب و کافی برقرار نماید. این در حالی است که تمدن غربی با چالش‌های وسیع و عمیق، در حال و آینده، روبروست و اینها خود زمینه‌های خوبی است برای بسط و گسترش اسلام و احیای تمدن با انقلاب اسلامی.



## ۸. تقابل یا تعامل: سناریوهای دوگانه فراروی اسلام و غرب

اینک این دو تمدن هم می‌توانند راه‌تقابل تا نابودی را در پیش‌بگیرند هم می‌توانند، به توصیه عقلا و امنای خود، راه‌تعامل تا تکامل را بیازمایند. شاید بشریت سرنوشت محتومی ندارد بلکه انسان عاقل و مختار خود سرنوشت خویش را رقم می‌زند. اما با توجه به ماده‌پرستی مفرط و عمیق نخبگان سیاسی و اقتصادی غربی، و گاه غفلت و اهمال شرقیان، شاید امید چندانی به تعامل نرود و کار این دو به تقابل بیانجامد.

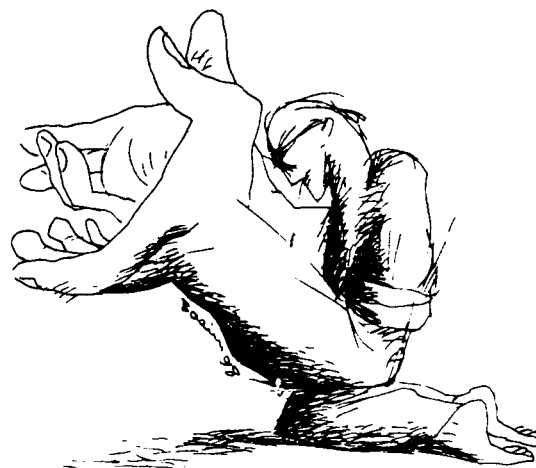
برای فهم خیزش دوم و سوم فرهنگ و تمدن اسلامی لازم است، یک بار دیگر، به افول دوم آن پردازیم. در افول دوم که شاخص‌ترین نمود آن شکست نظامی و ضعف سیاسی بود، دیرزمانی تمدن اسلامی در محور افقی (جامعه و طبیعت) مسیری کوتاه طی کرد، و در برابر، نخبگان و عالمان دینی، در خداشناسی و علم‌النفس و در عبادات و اخلاق، اوج گرفتند. اما همین دست‌مایه هم، در بین توده‌ها و عامه، چندان رواج نداشت. چارچوب‌های تمدن غرب در حال خیزش و اسلام در حال ریزش را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می‌توان در جدول زیر نمایش داد:



چارچوب‌تقابل تمدن و فرهنگ اسلامی در قرون اولیه

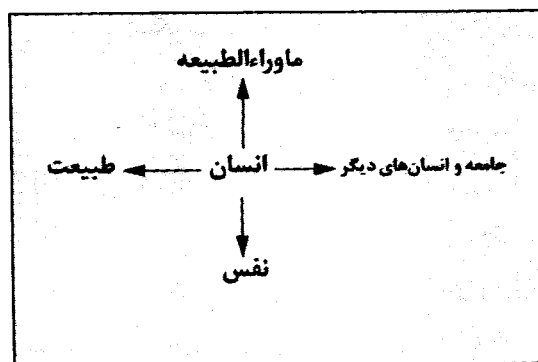
## خلاصه و نتیجه‌گیری

۱. داشتن دیدی کلی و کلان از گذشته، حال و آینده تاریخ و تمدن برای برنامه‌ریزان مسایل کلان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی کشور ضرورت اساسی دارد.
۲. انسان دو دسته نیاز اصلی دارد: (۱) نیازهای مادی، جسمی و کمی؛ (۲) نیازهای معنوی، کیفی روحی. اساس شناخت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها شناخت این دو دسته نیاز است.
۳. هدف انسان رفع نیازهاست و، از این‌رو، با ۴ قلمرو، یعنی (۱) ماوراءالطبیعه؛ (۲) طبیعت؛ (۳) نفس خود؛ (۴) نفس انسان‌های دیگر (جامعه) رابطه برقرار می‌کند.
۴. در این راه به سه مقوله نیاز دارد: (۱) علم و معرفت؛ (۲) فن و تفکیک؛ (۳) نظم و ضابطه.
۵. فرهنگ و تمدن جدید غربی اساساً در تعارض با فرهنگ و تمدن کلیسایی قرون وسطا شکل گرفت.
۶. در قرون وسطا اصالت به نیازهای معنوی و بهشت آن جهان داده می‌شد؛ از این‌رو محور تمدن و فرهنگ بر خداشناسی و نفس‌شناسی متمرکز بود، اما خرافی و توهمی.
۷. فرهنگ و تمدن کلیسا، به سبب یک بعدی و یک محوری بودن و نیز عواملی از درون و بیرون، زوال یافت.
۸. فرهنگ و تمدن جدید اصالت و اولویت را به نیازهای مادی داد. بنابراین وعده بهشت این جهانی را جایگزین کرد. پس به محور طبیعت، و جامعه بها داد.
۹. بعد از جنگ جهانی دوم و پس از چهار صدسال، غربی‌ها خود را به آستانه این بهشت رسانده‌اند. اما این بهشت به بهای استخراج بسیار زیاد منابع طبیعت و استثمار و استعمار به دست آمده و سبب آلودگی و تخریب محیط زیست شده است. همچنین تعادل نظام اجتماعی جهان را بر هم زده و آن را به دو قطب فقیر و غنی مبدل کرده است. از این‌رو، قرآن آتی آستن بلایای عظیم طبیعی و اجتماعی است.
۱۰. از سوی دیگر چون به نیازهای معنوی انسان غربی‌ها داده نشده است، به رغم تحقق بهشت مادی روی زمین، احساس اطمینان و امنیت و سکینه قلبی و درونی حاکم نیست.
۱۱. بحران‌های فوق - یعنی (۱) عدم اطمینان و امنیت قلبی؛



(۲) ترس از جنگ‌ها و بحران‌های اجتماعی؛ (۳) خطر و ترس و تهدید بلایای عظیم طبیعی - دو گروه را در غرب به عکس‌العمل و اعتراض واداشته است: (۱) جوانان با رفتارشان؛ (۲) عقلا با افکار و اندیشه‌هایشان.

۱۲. در آستانه چنین بحران‌هایی، فرهنگ و تمدن اسلامی، به وسیله انقلاب اسلامی ایران، در آستانه سومین خیزش خود قرار دارد و ضمن آنکه خواهان جذب دستاوردهای جامعه‌شناسی و طبیعت‌شناسی غرب است، آماده است تا دستمایه الهی و تاریخی خود را - یعنی؛ (۱) عرفان و خداشناسی؛ (۲) و اخلاق و علم‌النفس - به آنها تقدیم نماید. حال باید دید در آینده این دو براه تقابل می‌روند یا تعامل؟



چارچوبه نامتعادل تمدن و فرهنگ در سده‌های اخیر